

دکتر منوچهر ستوده

از گروه آموزشی تاریخ

از دروچپک

در تاریخ گیلان عبدالفتاح فومی به نام دو خاندان «از دروچپک» بر- می‌خوریم که نام ایشان در سایر کتب تاریخی دوران صفویه نیامده است. اصل اینان از کجاست نمی‌دانیم. همین قدر می‌دانیم که از خارج به خاک لشته‌نشا آمده‌اند و در سال ۱۰۲۱ که به دستور شاه‌عباس به سیلاخور کوچانده شده‌اند، سیصد سال بود که در این سرزمین زندگی می‌کردند. پس باید در حدود سال ۷۲ قمری به گیلان روی آورده باشند. شورش وطغیان این دو طایفه که از لشته‌نشا به لاهیجان و صفحات کوهستانی دیلمان نیز کشیده شده است برای مدت بیست سال خیال شاه‌عباس را ناراحت کرد و اسباب نگرانی برای او فراهم آورد. شرح این سوانح را فقط ملا عبدالفتاح در تاریخ گیلان خود یاد کرده است و مابقی آن را از آنها را در اینجا می‌آوریم.

در ابتدای سنه ۱۰۰۲ قمری، سلطان ابوسعید چپک و کیا جلال‌الدین محمد سپه‌سالار دیلمان - و طالش کولی که باطناً مردمی حق‌ناشناس بودند، هر یک به بهانه‌ای متمسک شده، از آمدن به اردوی شاه‌عباس تعلل و تسامح کردند و به لاهیجان آمده به خانه‌های خود رفتند و آغاز سرکشی و طغیان

نهادند. بهرام بیگ ولد کیارستم و میرفتحی و سلطان ابوسعید رانکوئی نیز در این شورش و عصیان شریک ایشان شدند و داروغه شاه عباس را از لشته نشا و رانکوه اخراج کردند و طالش کولی در کوهستان دیلمان، باخویشان و بنی اعمام یاغی شدند و راهها را مسدود گردانیدند.^۲ سلطان ابوسعید چپک با همراهی کرم اسوار و دونفر دیگر از سران خاندان چپک، فرصت نگاه می داشتند، تا در چاشتگاه پنجمین شب ۲۲ ربیع الثانی سال ۱۰۰۲ کیافریدون - سپه سالار لاهیجان - را غافلگیر کردند و شمشیر ابوسعید و ضربت کرم اسوار او را از پای درآورد و «شمشیر بوسعید»^۳ ساده تاریخ قتل او شد.

در همین وقت درویش محمدخان اروسلو، با پانصد سرباز قزلباش در قلعه لاهیجان بود، ولی جرأت پیدا نکرد که با قزلباشان از قلعه بیرون آید و ایشان را دنبال کند.

جریان مخالفت سران چپک و به قتل آوردن کیافریدون به عرض شاه عباس رسید. شاه عباس وقوع این حوادث را از تمهید میرعباس سلطان چپک دانست زیرا این مرد مدتی بود که لاهیجان را گذاشته بود و ساعات عمر خود را در خدمت شاه عباس می گذرانید. شاه نسبت به او بدگمان شد. تا اینکه شب چهارشنبه دوم محرم الحرام سنه ۱۰۰۳ «شاه عباس در دکان سعدی چلاوی نزول فرموده، با جوانان اسرد سمن عذار لاله رخسار سیمین ساق شیرین گفتار باده های رواق به جنبه درآورده بودند» به دستور شاه عباس ملک جهانگیر - پسر ملک سلطان محمود رستم داری - درجوش مستی میرعباس سلطان چپک را با خواجه سلطان محمود - برادر خواجه حسام الدین - وزیر خان احمد خان - به قتل آورد و فردای آن روز که از مستی عشیارگشته بود، بیاد اعمال خود افتاد، از قزوین با چند تن از سلازمان فرار کرد و به قلعه نور رفت و متحصن شد. روز بعد شاه عباس امر کرد که قورچی - باشی وقتبر سلطان کوزینکلو و شیخ احمد آفای میرغضب، همراه حسین خان - حاکم کههدام - و اغورلو سلطان چینی و نعمت الله سلطان صوفی و شرف خان - حاکم

تنکابن - به نواحی گالش نشین بیه پیش درآمده، طالبش کولی و جماعت شورشیان را دستگیر کرده، به خدمت بیاورند. بنا بر دستور شاه عباس، نامبردگان، بالشکریان روانه بیه پیش شدند و قورچی باشی به اتفاق سرداران سپاه، به لاهیجان وارد شد و از حدود خرگام تا دیلمان و کوههای سمام را به سپاهیان قسمت کرد و دستور داد که تا طالبش کولی و سران چپک را به دست نیارند، آرام را بر خود حرام دانند. یک ماه تمام سپاهیان جستجو کردند و ایشان را نیافتند. قورچی باشی از لاهیجان به دیلمان رفت و در مرداد ماه قدیم و رجب المرجب سنه ۱۰۰۳ شیخ احمد آقای میر غضب را خواست و دستور قتل عام داد. آن مظهر قهر الهی که در بیرحمی و سفاکی مشهور بود، در نواحی گالش نشین خرگام و دیلمان و گرجیان و گلیجان و سمام افتاد و بر زن و مرد ابقان کرد و مؤمن و مسلمان و عجزه و بیچارگان با این دستور شربت شهادت چشیدند و تمامی اموال و اسباب ایشان به تاراج رفت. در آخر کار طالبش کولی در جنگل سمام پشت، به دست سهراب - ملازم همسین خان که خدمت دستگیر شد و کیا جلال الدین محمد در دیلمان، به ضرب شمشیر ملازمان نعمت - الله صوفی به قتل رسید و سلطان ابوسعید رانکوئی و امیر اشرف و میر فتحی در دست لشکریان قورچی باشی به قتل آمدند.

سلطان ابوسعید چپک و کرم اسوار که کیا فریدون - بیه سالار لاهیجان - را به قتل آورده بودند، از این مهلکه جان بدر بردند و به ملک جهانگیر - پسر سلطان ملک محمد رستم داری - در قلعه نور پناهنده شدند. ملک جهانگیر هم سلطان ابوسعید را دوشاخه کرد و از قلعه نور به قزوین فرستاد. شاه عباس هم بهانه‌ای برای برانداختن ملک جهانگیر پیدا کرد و به ملازم او پیغام داد که چون جوانی از راه اعتدال به تو پناهنده شده بود و تو از روی کمال نامردی او را برای ما فرستادی، در این نزدیکی تو نیز به جزای اعمال خود خواهی رسید.

شاه عباس به قتل سلطان ابوسعید چپک دستور داد و او را در میدان قزوین به سیاست رسانیدند.

قورچی باشی که مأموریت خود را به انجام رسانیده بود، با طالبش کولی و چند تن دیگر از خویشان واقوام او که دستگیر شده بودند، با سرهای کشتگان در قزوین به خدمت شاه عباس رسید و شاه دستور داد طالبش کولی واقوام او را در میدان قزوین به قتل آورند.

شاه عباس که از فتنه و شورش بیه پیش خیالش آسوده شد، در سنه ۱۰۰۴ . . نکک و بیچاره پس را به عنوان جایزه دستگیر کردن طالبش کولی، به تیول ابدی حسین خان کهدم داد و دیلمان و خرگام را به تیول نعت الله صوفی و تنکابین را به تیول حیدر سلطان قوین حصارلو وا گذاشت و سمام و سپه سالاری آنجا را به میر - فرخ اشکوری داد. ضبط و ربط ولایت بیه پیش را به مردم کاردان سپرد و حکومت لاهیجان را به درویش محمدخان اروملو داد و دارائی ناحیه لشته نشا را به آقا حسین رستم داری وا گذار کرد.

در آخر این سال حاکم تنکابین - حیدر سلطان قوین حصارلو - بیمار شد و درویش محمدخان اروملو - حاکم لاهیجان به عیادت او رفت و لاهیجان را خالی گذاشت فقط برخوردار بیک تفنگچی باشی با معدودی از لشکریان اروملو قلعه لاهیجان را محافظت می کردند.^۷

در همین اوان که مقارن اوائل سال ۱۰۰۵ بود، کارگیا علی حمزه، باروئسای اژدر و چپک لشته نشا و توابع آغاز مخالفت با حکام شاه عباس کرده و علم طغیان بر افراشتند و خواجه محمد - کلانتر لشته نشا - و دو نفر از اعیان آنجا را به قتل آورده و تقاره به نام خود زدند و اجاره و اوباش نیز دور ایشان را گرفتند.

آقا حسین رستم داری که ناحیه لشته نشا را از یاران و طرفداران خالی دید، با چند نفر از ملازمان خود فرار را برقرار برتری داده، به قلعه لاهیجان پناه برد. سران اژدر و چپک باده هزار آدم که اسلحه ایشان چوبدستی شمشاد و تبر و پیشداری و داس و امثال آنها بود، زور آور گشتند و روی به لاهیجان آوردند که قلعه این شهر را تسخیر کنند. در قلعه را سوختند و نردبانها ساختند و نزدیک شد که قلعه از دست اولیای شاه عباس بیرون رود.^۸

برخوردار بیک تفنگچی باشی، از داخل قلعه به ضرب تفنگ استعمال اسباب جنگ، قلعه را محافظت می کرد - و مخالفان هم در دفع حملات می کوشیدند و از فشار خود نمی کاستند. مصالح گلوله تفنگ در قلعه به پایان رسید. برخوردار بیک تفنگچی باشی زیورهای سیمین دختران و زنان لشکریان اروسلو را که در قلعه بودند، می گرفت، آنها را می گذاخت و گلوله می ساخت و در تفنگها به کار می برد. کارساکنان قلعه از تنگی آذوقه و فشار متغالان به اضطرار و انقلاب رسید و نزدیک بود که اجاسره و او باش لشته نشا به بالای برج و باره قلعه برآیند. ناگاه سپه سالاران و سران گیلان بیه پس به اتفاق خسروچهاریاری - حاکم رشت - و اغورلو سلطان چینی - حاکم فوسن - و علی سلطان چپلو - حاکم کوچسفهان - باده هزارسوار مسلح نیزه دار، از کنار اردو بازار لاهیجان، تکبیر گویان، از عقب ایشان درآمده، تیر تفنگ برایشان باریند.

سرداران از دروچپک سراسیمه شدند، بسیاری به قتل رسیدند و نارگیاعلی حمزه و زامیدان تلاش با گلوله تفنگ از پای درآمدند و بقیده السین فرار کردند و خواهر زاده پیرشیش علی پاشاجائی نه با ایشان همراه شده بود، به دست سلازمان نعمت الله صوفی - حاکم دیلمان - افتاد و در میدان لاهیجان پوست از تن او برآوردند.

پس از سرکوبی یاغیان، درویش محمدخان اروسلو، از تنکابین بازگشت و به لاهیجان رسید. حکام سپه سالاران و دولت خواهان که به یاری ایشان آتش فتنه خاموش شده بود، با لشکریان روانه بیه پس شدند. چون سرکشی و طغیان اهالی لشته نشا به زشت ترین وجهی به گوش شاه عباس رسیده بود، حکم به قتل عام لشته نشا صادر کرد و فرمان داد که درویش محمدخان اروسلو - حاکم لاهیجان و امرای بیه پس به اتفاق سپه سالاران و اعیان به ولایت لشته نشا بروند و قتل عام نمایند.

از آنجا که درویش محمدخان سردی خداترس و آل اندیش بود، مردم لشته - نشا را از قهر و غضب شاه عباس خبر داد و به ایشان گفت که سه روز شما رامهلت

می‌دهم که خود را کنار بکشید.

در روز چهارشنبه نوزدهم شهر ربیع‌الاول در اواخر اسفندیار ماه واوائل نوروزماه سال ۱۰۱۰، کسان بسیار از صوفی و چینی واروسلو و سربازان امرای بیه پس به اتفاق سپه سالاران واعیان، داخل بلده و بلوک لسته نشا شدند و جمع کثیری از مردم آنجا را قتل عام کردند و اسیر و برده بسیار به دست لشکریان افتاد و نهب و تاراج بی حد و حصر نمودند. پس از خاموش شدن آتش فتنه، شاه عباس دارائی لسته نشا و حکومت لاهیجان را به اغورلو سلطان چینی وا گذاشت و در سال ۱۰۰۶ که فرهادخان قرمانلو وزیر گیلان - به امر شاه عباس در شهر هرات کشته شد، خواجه محمدشفیع خراسانی که وزیر فرهادخان بود، به وزارت گیلان رسید و شاه عباس تیول داران گیلان را از تیول داری معزول کرد و از ابتدای سیچقان ٹیل سنه ۱۰۰۶ خاك گیلان املاك خاصه شد و كار رسیدگی به این املاك را در عرض دو سال به خواجه محمدشفیع که در این وقت «میرزای عالمیان» خوانده می‌شد وا گذار کردند.

میرزای عالمیان ضمن رسیدگی به املاك خاصه گیلان، به اراضی دیوانی و معافیت اهالی لسته نشا رسید. رؤسای اژدر و چپک عزم جزم کردند که هنگام بازدید رقبات دیوانی لسته نشا، به دیوانخانه لاهیجان حاضر شوند و دسته جمعی بر سر میرزای عالمیان ریخته، به ضربات کارد و خنجر او را از میان بردارند. برای انجام این امر پنهانی بامیر مرتضای لسته نشائی به مشورت پرداختند. میر مرتضی پس از خبردار شدن، خود را به لاهیجان رسانید و قاضی عبدالواسع - قاضی لاهیجان - را از این امر خبردار کرد تا میرزای عالمیان را خبر دهد. میرزا عالمیان پس از خبردار شدن، شش هفت نفر از رؤسای اژدر و چپک، که این خیال را داشتند به دیوانخانه لاهیجان خواست و به میرمراد و میرحسین - کلانتر لسته نشا - که عم او بود نیز دستور داد تا با ایشان بیایند. این دو تن با هفت تن از رؤسای اژدر و چپک که دو تن آنان کرم اسوار و برادرش - کلی گیر - بود به لاهیجان آمدند. هنگامی

که از پای چنار لاهیجان می گذشتند، کرم اسوار و کلی گیر بوئی می برند و از سرپل قلعه بر می گردند و سایرین وارد قلعه می شوند^{۱۱}. در این وقت در قلعه بسته میشود و میرزای عالمیان دستور می دهد که این پنج تن را دست و گردن بسته، به میرمراد و میرحسین بسپارند. میرمراد و میرحسین، ایشان را به کنار خندق قلعه آوردند و به قتل رسانیدند و به این ترتیب بنا بر مصلحت مملکت داری، میرمراد و کسانش را با دوخاندان اژدر و چپک خونی کردند.

کرم اسوار و برادرش که از این مهلکه جان به در برده بودند، مدتها در لباس قلندران در اطراف و اکناف می گشتند. کلی گیر - برادر کرم - فوت شد و کرم را هوای سیرگیلان به سر افتاد و به قریه ارباستان به منزل اسماعیل نامی درآمد. اسماعیل از او مشغول پذیرائی شد و در ضمن کسی پیش میرزا تقی - وزیر لاهیجان فرستاد و ورود کرم را خبر داد. میرزاتقی با ملازمان بوسر خانه آن مرد آمدند و کرم را دستگیر گردانیدند و به لاهیجان آوردند.

جریان این امر را در سال ۱۰۲۱ به شاه عباس که در این وقت در گرجستان بود، عرض کردند. شاه دستور داد که در میدان لاهیجان، پوست از تن او برکشند و پیر از گاه کنند و در نواحی بیه پس و بیه پیش بگردانند^{۱۲}.

شاه عباس که از دست دوخاندان اژدر و چپک به تنگ آمده بود، حکمی به اسم بهزاد بیگ - وزیر گیلان - صادر کرد که جماعت اژدر و چپک را با اهل و عیال و اطفال و متعلقان کوچ دهند و به قریه سیلاخور بفرستند و اراضی اعیان ایشان را بهزاد بیگ وزیر خریداری نموده و قیمت واقعی از مال دیوان به ایشان بدهد و بسند به خط و مهر شیخ الاسلام و قاضی لاهیجان درست کرده به دیوان آورد که مستوفیان خاصه به خرج وزیر اعتبار نمایند. بهزاد بیگ به اتفاق ملازمان و بعضی اعیان گیلان به قصبه لشته نشا رفت و مضمون حکم را بمورد اجرا در آورد. شرف الدین - بیگ و اسفندیار بیگ و چند نفر دیگر از رؤسای اژدر و چپک را خواست و گفت: «می خواهی مستصرفات و متملکات اژدر و چپک را باز دید کنم و جزوی بر وجوهات

دیوانی ایشان بیفزاییم.» ایشان قول بهزاد بیگ را قبول کردند و اساسی اژدر و چپک را نوشتند و بدو دادند.

بهزاد بیگ کسان خود را به احضار ایشان فرستاد و تمامی ایشان را در اندرون حصار ساقی سزار دستگیر نمود و همه را کنده و دوشاخه کرده نگاه داشت و پس از آن میرمرد و کسان او را خواست و املاک و اراضی اعیان ایشان را در حضور شیخ-الاسلام وقاضی لاهیجان و ارباب و اعیان برای دیوان خریداری نمود و صغیر و کبیر و ذکور و اناث این دو خاندان را همراه اخی آقا - ملازم بهزاد بیگ - از لشته نشا که موطن سیصد ساله ایشان بود اخراج نمود. اخی آقا ایشان را به قزوین رسانید و به حاکم قزوین سپرد. حاکم قزوین هم ایشان را ده به ده به سیلاخور فرستاد و جای داد. بیشتر ایشان از ناسازگاری هوای آنجا از میان رفتند و بعضی از ایشان که پستیانی می گریختند و به لشته نشا می آمدند، میرمرد ایشان را به دست می آورد و به حکم شاه عباس به قتل می رسانید. بدین ترتیب دو خاندان، قدیمی و پرشور ایرانی از میان برداشته شدند.^{۱۳}

از بزرگان و سران این دو خاندان اشخاص زیر را می توان نام برد:

میرعباس سلطان چپک (سپه سالار لاهیجان) سلطان ابوسعید چپک، میر حسین کلانتر لشته نشا و عمش میرمرد، قرامحمد چپک، کیا فریدون چپک، شهسوار بیگ چپک، شرف الدین بیگ از رؤسای اژدر و چپک، سرافراز سلطان چپک، امیره خسرو، میرحاتم چپک پسر عم میرعباس سلطان چپک، امیندیار بیگ از رؤسای اژدر و چپک.

با فشاری که شاه عباس به وسیله قتل عام و کوچاندن بر این دو خاندان قدیمی وارد آورد ظاهراً تا اواخر دوران شاه عباس بی سر و سامان شدند، فراریان سیلاخور و آوارگان این دو خاندان کم کم در لشته نشا گرد آمدند و جانی گرفتند و در زمان شاه صفی است که کالنجار سلطان پسر شاه جمشیدخان ملقب به «عادلشاه» که مورخان دربار صفوی او را «غریب شاه» خوانده اند با پشتیبانی اژدر و چپک

خصوصاً ابوسعید چپکک قیام می‌کند و از نو شورشی پدامنه‌تر از گذشته برپا میشود که خود بخشی جداگانه و در خور مقاله‌ای دیگر است.^{۱۴}

حواشی

- ۱- تاریخ گیلان عبدالفتاح، ص ۱۹۷-۲۰۱ - طالش کولی یکی از دهکده‌های کوچک دیلمان است.
- ۲- در این وقت راه رفت و آمد به گیلان، از قزوین به خشکه رودبار و پل انبوه و کلرشم و دیلمان بود و از اینجا به رانکوه یا لاهیجان می‌رفتند. ۳- شمشیر بوسمید به حساب جمل سال ۱۰۰۲ می‌شود.
- ۴- تاریخ گیلان فومنی، چاپ نگارنده، ص ۱۶۳ و ۱۶۴.
- ۵- تاریخ گیلان فومنی، چاپ نگارنده، ص ۱۶۵.
- ۶- تاریخ گیلان فومنی ص ۱۶۶.
- ۷- تاریخ گیلان فومنی، ص ۱۶۷.
- ۸- تاریخ گیلان فومنی، ص ۱۶۹.
- ۹- تاریخ گیلان فومنی، ص ۱۷۰.
- ۱۰- ملا عبدالفتاح فومنی جریان این وقایع را در سال ۱۰۰۳ می‌داند و بی‌شک اشتباه کرده‌است.
- ۱۱- تاریخ گیلان فومنی، ص ۱۹۵.
- ۱۲- تاریخ گیلان فومنی، ص ۱۹۶.
- ۱۳- تاریخ گیلان فومنی ص ۱۹۷ و ۱۹۸.
- ۱۴- نگاه کنید به تاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی، صفحات ۲۶۱- تا آخر کتاب. در تاریخ‌نویسی تألیف علی بن شمس الدین لاهیجی این طایفه «چپکوند» خوانده شده‌اند ص ۲۲۷ و ۲۳۱ علی حسام‌الدین چپکوند لشتنشانی، ص ۲۲۷-۲۲۹-۲۳۱-۲۵۵-۲۸۸-۳۱۷-۳۲۹.



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فریښی
پرتال جامع علومو انسانی